

اليتابع الأجابة ماء حميم اذا المغسل البارد والشراب
هو تجليات رحمة الله وفضائله وبناته وبناته
وعدايتهم من الخائف الإنسانية التي من استغاض عنها
برء من كل مرض شديد واستراح من كل عرض عظيم

الحمد لله رب العالمين ع

تعمد شرب بار بارد موقدة رأيت مفرح قلوب برد ومشر
روح چه که انجذابت بنفحات حکایت مین و دروازت
موقده در احشای مین و ذلك نأید من الله وتویی
من عنده حمد خدا را که انجذاب در جیب اوقات بنشرونا
الله مشغول بوده و مستید و در غنم امر الله بجان و دل
ساعی و جاهد و این عبد شب و روز در آستان مبارک
بکمال نضج و انبساط مستعدی که انجذاب را یوماً و لیلئاً
جدیدی می پذیرد که نار محبت الله در آن اطراف و انکاف
شعله جدیدی زند علی الخصوص در قبایل و ایلیات حرک

و نواحی این قضیه بسیار دهم است باید به تمام این جناب و سپر
کرد بلکه نفوس او سادگان بشری غیر بتا داخل شود و سزایات
قدس و بیزب این عبد در عمر ساعتی آرزو دارد که با اجبای
الهی نامه نگارد ولی شاعر نه بدرجه که بتوان و ضعف خود
دستی از دور برانش داری اما بشاید آن جمال قدم از ملکوت
ابهی مطهر دستری هم بلند از اجبای ^{الهی} و عذرش بخوراشید
که در آستان مقدر در طلب تأیید بهرین راستان تقصیر
میشود امیدوارم که آثار باهراش ظاهر شود ^{علیک} و البتاء

و علی کل ثابت علی الجهد و المشاق ۶۶
یا من تمک بالسرور و التمسک کن معنی ذلیم را که از کس تقسیم
نوشیدی و بصیرت مستقیم صداین یافتی و از نجات ^ت ملکوت
مقام بصیرت نمودی و از لثالی بصر عزیزان بگفت آوردی همیشه
در خاطر بوده و دستید از حق تأیید این جناب را میطلبم
در این از شما خبری نرسیده است البتخر خیر خویش را بر حق

نمائند اهل خانه وصیبه و انکیر ایدع اهل ایام دارید ع

وای بهی ای مستبشر بشارت الله

سیم لطیفی چون بر جسم ضعیفی مرور نماید دشوار است

باید و حیات و انشعاش خوب پس ملاحظه فرمایید اگر نشانات

ملکوت اهل چون بر ساحت قلوب اجبار و در نماید چنانچه

شهر نیست که جان بخشد و حیات طیبه مبدول دارد

و حد و طرب آرد شوق و زلفه افزاید پس در نفسی و الی

مستبشر بینی بدان نفس لطیفی چون کل شکن است و در

نفسی را امزده و مخور یابی بدان از سهوم شغل پر کرده است

و الیها علیک ع و ای بهی

ای جان پاک پاکی و ازادگی در انقطاع از ما سوی الله است

و ثبت ببرد و بشارت الله چه که هر دو اهل میباشند

صافی و زابارد و شراب نفسی است که چون

دران نفسی غوطه خورد از جمیع امراض و اعراض پاک و

دیایر کرد و ببحث کامله جبر دور شود رخ چون کزینکند
و دل کوه کاز بدخشان کرد و جان شدم جبر را شود و
سینه سینا کرد و ساحل و جدان کشن باغ عنایت شود
طوبی للمفانین بشری الخاسین من صد المهد المحکم العظیم

صحة بهی

۴۴

ای متمک برود و شی جمع سلا اتلا از ملکوت البی نکاتند
و از جبر و شایسته نالتر بر الکنادف چیرن نصیر و اباب بر
میشاق بیند هلمه برارند و طوبی کو یان بشادند و مند
و تمجید فرمایند که ای روی نور روشن و جان زکاتین
و شمع تو پر نور و صدر تو مشروح چه کزین دید بهجود
این ملکوت تقدیمی و موقتی بنای این حضرت تزیید
و توحیدی عنقریب چون باین و فرست ایند و از زمان
و در ساحل کیر یا حاضر کردی عنایات جمال کیر یا شامه
انی صالک ینطق لسانک ان هذا هو النور العظیم ع

هو ایله

ای مستحق الی الله

نفوسى كدرتت مشاق نیر اعظم اناق داخل وبعبره
الوثقائى عهد متتک و براس الحثاب و راسخ حکم بجز
هدى دارند و سطوت رجوم از بلا اعلا اعلام خدا
وانوار عنایت امواج بحر فغانند و اخراج مهاجم بر
نفس وهوى اعمین جارى اند و الفرسار به سبب
راحت و اسایشند و ساعى در خیر و صلاح جهان آفرینند
مظاهر رجشند و مطالع انوار موحبت سلب فضل و
جووند و نسیم ریاض عنایت رب و دود اجهن عالم را
شمع روشنند و گلشن وجود را کل معطر بهستان شهود
با جمیع ملایک العالم بحال روح و در جان روش و سلوک نمایند و
بموجب نصوص تالیفه المیه حصادتند و مطیع و منقاد
حکومت هر مملکت و وطن خویش خیر خواه پادشاهند
و نیک خواه سر بر تاجدارى شیرین و رعیت پناه و در کل

انزال توکل بحق نمایند و تشبیه بر او بر نظم حکومت
دارند و توجه سلطان جبروت از مقید می آید و
از هر فکری در کنار اطاعت حکومت را با امر الهی کنند و تقیاد
بر سر سلطنت را بحسب نصوص کتاب آسمانی طرز فرمانی
خیر پایه نمایند و برین مابست لازم باند می راسخ نظر مقید
نمایند و بمنظر او امر الهی نظر نمایند ای هو شیخار حضرت
پرند کار عالمیان نظم مالات و امنیت مالات را بچند
حکومت و سطوت سلطنت کماست و راحت رعایا
و نعمت بر ایاد امنوط بنفوذ و اقتدار مابولک عالم فرود و
اگر در این قوه عظمی که حافظ حیات و سعادت و راحت
و آسایش جهان آفرینش است فتوری حاصل کرد سعادت
حیوة عالم انسانی مختل گردد و شرله و در زله و مندره و
اوباش مسلط و مستولی گردند و بیخبر راحت عالم امکان سعادت
برکت و مشقت و خوف و هراس گردد پس رعیت هر فرد

اطاعت حکومت بیشتر نماید و مقام سرپرستانت را
 محترم تر دارد فی الحقیقه عافیه خویش زوده و احترام و دنیا
 خود نکند داشته و عزت عموم ملت منظور داشته باشد
 و منوع این طلب مثل انتساب بهی کوران و کران نادانان
 در ایران پیدا شده اند و بهر جزئی چند از اقوال شیعه و
 اراجیف کذب بنیاد آسایش و راحت را اراده نموده اند
 که براندازند و مردم را بیضت حکومت و بدخواهی دولت
 دلاکت و اغوی نمایند مجاوری جویند نامشروع
 همد اسارت خواهند عنوانش را ازادی کند نظام
 ستم روا دارند و نام عدالت بر زبان رانند نکت اصل
 ایران جویند و امش با سعادت گذارت باری جبار
 اینقوم مجبول بدرجه رسیده که جبارت ترض بنفس
 حضرت شهریار نمودند و ظلم عظیم را بر سیکر کریم پادشاه
 وارد آوردند الا لعنة الله علی کل ظالم امانت فساد الاله

نایب‌ترین بهاسر خدایه در این عالم نفوس بدخواه چون
برگزینانست که در دنیا اعظم مقام محترم عالم بشریت است
پسین عالمی و بی‌خزای روادارند آیا باترین چون دست
یابند چنانکه باری وقت آنست که بر حال ایران و ایرانیان
گرایش چه که نیم فساد گشته که بقیه اش صد هزار
خرمن مغز است و خال فتنه سازنده گشت که
شهر اش هزار توده خنجر نکبت است مگر لطف مغز
پروردگار معین و یاور گردد و توفیقش خیرت برسد
و این ریشخند منقطع شود پس باید که حالت
بکمال فقر و ذاری با گوشه نشینی مجرور و نیازمند طلب
نمایند و توفیق اعانت شهر را جدید نمایند که عدل و
انصاف مشهور و آفاق است و حرمت و محبتش مبرور
تر جمیع ناس و هم جیم است و فضل مشخص است
محبت است و دلیت مکرمت تا جلال از این شهر برادر

نسبت باین خالق که ال مرتضی ظاهر و نور مرقوم با سر دنیا
 خیر فرض بین است و صداقت و طاعت و عبودیت ^{بجس}
 و لازم من دون شک دریب و همچنین دعای خیر در حق خیر
 جلالتاب صدارت پناه چه که فی الحقیقه در این فلج
 عظیمه و مصیبت شدیدة المنصرت پادشاه مغفرت پناه
 خدمت عظیمی نمودند و حیانت شدید فرمودند سرین
 سلطنت محفوظ ماند و عروم رعیت محفوظ و مصرون ^{ند}
 این چنین کفایت و درایت و عدالت فی الشیخه سزاوار است
 و تائید است اللهم ایذاک المنظر المعظم بنایدانک الیقینه
 و وقتی بتوفیق است آیات و احفظه من شر الأعداء فی صون
 حیانتک و اسماء بکلمات امین و عینک انک انت الحافظ ^{لینام}

۴۴ هروکایت می ایروستان البرود

انجل جلیل مذکور که روزی جمعی از طبرستان بساحت مدرس ^{خیزت}
 روح الله آمدند و دیناری دزدت داشتند عرض نمودند

که این دنیا را تسلیم کنیم تا این بین باج و خراج بگردیم فرمودند
که بر این دنیا چه منقوش کنند نام تیسر فرمودند آنچه
مال خداست بخدا دهید و آنچه مال تیسراست بشیرت دهید
یعنی در شئون جهان بندگی تیسر کنید و در شئون روحانی
عبودیت جلیل الکریم بپیمانکه سعادت اخروی و عزت
و فوز و نالایح ملکوتی و معبود بهشت صدق منوط به عبودیت
در کمال احدیتناست بپیمانی راحت و آسایش جهانی و
سعادت و عزت دنیوی و خوشی و مسترت تابی مشروط
باطاعت و انقیاد حکومت شریعت سرکار الهی
ای سر مست باد در روحانی ساقی کار به میثاق بزم توخی
آراسته و باره شوی و استقامت بر عبودیت ساخت
اندر می نوشاند در کمال سرور و جبر این بیام سرشار را
بگرد و بنوش و بنوشان زیرا جوش و خروش این باد در شریعت
و نشسته اش روحانی و ذوقش در باقی است و اللهم اعلیک

وعلی کا عبد ثبوت علی الميثاق ع هو کونہی

ای ناشق روی با کویند چون ابراهیم خلیل رادراتش سعیر

انداختند چرمیل زرا کرد هلاک حاجت خلیل پشیمان برباب

فرمود اما الیک فلا کفی عن سوالی علمه بحال تو نیز تو نیز

بخصرت غیب ابھی کن و بگو ای دانت اسرار ای ہادی

ابرار ای موثر احرار جانم بفضایت ای دلبر دلجو ای

کارخ مہر و ای سرود خوشخو جانم بفضایت حاجت

تو بدانی هر چند طمانی در مردی آتی جانم بفضایت

ای و رفت ز کیمہ جد بزرگوارت از عصف نعال بفتل و مویش

ذوالنیل بہ بلند جلال شرافت و از حسیبتر ہر اہل نادانی

باوج عزت دانائی صعود نمود کاس عزیزان را از پداساتی

دین تو میشد و آیات کبری با بصر و بصیرت شامند

نمود بمقامی ناز شد کہ رویش در عطایہ آمال چو نیکو ب

لامع روشن و ساطع است و فکرش در السن و انوار امل

سرادت

سزای کبریا موجود و دائر و البهائم نلیک عبداللهما ع

و کلابی ای توجیر الی الله عز و شایعنا

تو که بجزل ثنایت تثبیت نمودی و بجزره و ثقی استستی

و در ظل سدره منزهی داخل گشتی و از کاسر عنایت

نوشیدی و از شهید هدایت پیگیری سرستاده

توحید شدی و حی پرست خاتم تفرید گشتی تو حجه

بلکوث غیب باش کن و طلب نماید محمود و ما الاعلانما

و البهائم علیک ع ایردان و کلابی

ای قیلان ای مشورین درگاه الهی در ظل کبریا توحید

در آید و از مبادیه تفرید بنوشید انوار تقدیر از لطف

تفرید بر ممالک دطای ان یاران پر توان باخت نگاه زابل

گشت کاشان در دل روشن شد گوشه با بازگشت

و چشمه با بیاشد رخسار بر افروخت و پرده پندار لبو

تو توحید ساخر گشت و اسرار تفرید چشمه رود شد

پس شکر کنید حضرت حق تعالی را که در حقیقت شکر خود سبزد
همه و بچشمهای ظاهر و باطن ایات کبری منکشف فرزند

والبهاء علیکم یا احبنا الله مع اسکو صواله

ای بیرو سامان عبدالبهاء اکثره راه عشق است

و تو سرگردان در عالم امکان هر دو بی سر و سامانیم و بی

لانه و آشیانه در این دوران محزون باش منور شیا

هر بلایی را در سبیل با قبول کردیم و هر مصیبتی را شیا

و دل خریدیم پس باید صبر و تحمل نمود انشاء الله از فضل

بها امور نیز معهود میشود

ای ثابت ثابت از ناییدات خاصه جمال قدم واسم اعظم

روحی لأجانه الفداء مستند می و ما تقسیم کرد در جمیع ^{شئون}

موفق کردی ایوم معنا طیر اعظم ناییدات البتة انما

و اتقان دوستان الهی است قسم بان جز مر وجود و نیاید

معهود که اتحاد و یکانگی بجای آید چنان نایر و نغز می در عالم

و چون دارد که بتقریر و تحریر بر نیاید و همچنین اختلاف
بینانگی در میان دوستان رحمانی چنان حضرتی در چیز
مشهود دارد که تصور نتوان نمود پس ای یار دیرین جهان
دل بگوش که بینانگی از میان بنامان الی زائل نژد و بیاگر در دنیا
و بعدانی رحمانی بمیان آید و پیرن این شامه افتاد و افتاد
اینهمه یاران مباد نماید عیش و وسایق و جشن رحمانی ناسیر
کرد و دلبر اسرافقه و شهر بان شبستانه در گروه و دست و همرا
چیمه برافزارد و در روح و دیران بمیان آید و جهان بختن ابی کرد
و اگر اختلاف و بینانگی بین دوستان باقی ماند و روز بروز
شعله شبستانه تنه زد کرد و خورده و بیخوردت احاطه کند
۴۴ پس تا توانی در ایستادگی بگوش تا عبد الوه دامن کرد
و روح و دیران رخ نماید فوائده الذی لا اله الا الله و چون
التی یاران ما یم جان نجات ددر استشام نماید و چون
ما لخطه اختلاف یاران کم گنایت نمود و نمود مستور اکثر

باری دیگر اجتناب ملاحظه نماید که چه باید کند و چگونه
باید حرکت نماید و البها و عليك و عالج كالتاب و اسخ على
الميثاق ع نراق

ای بنده الهی در ضری که در امر الله بصیر است چشم روشن

و دیده او بینا حضرت استحق هر چند بظاهر ضری می رود ولی

بصیرت بصیر زیرا چشم چشم است نه دیده آب و گل

این چشم ظاهر خاک گردد اما دیده باطن در جهان بالذاتی

و بر قرار پس شکر کن که هر وقت اسلیه موقتی و بنایت

سرمهیه می آید باب فرح بردل بکشا و دیده بصیرت بنا

ن و البها و عليك و عالج كالتاب و اسخ على الميثاق

ع نراق هو الی باش

ای آقای عبدالله! شرح روشن است و نور میثاقی است

این نقات و یا خراعتی در مرد است و نسائت

عنایت در محبوب صحاب موهبت کبری رتحات فیض

سبذول میفرمایید و آفتاب ملکوت غیب از انوشمان
 قبلایات لاریب می نماید صیفت امرایه است که آفاق را
 اساطیر کرده است و آوازه میثاقش که ولول درخاوند
 و باختر انداخته با وجود این اصل فتور چون ذباب زنبور
 مشغول طینتد و چون کدو در کدو در آید و حنین
 که بلکه بی خریدی زبایا بند و القاء شپه بنمایند شپه
 ویهات کاهی که از شپه میثاق شیرین کشته نلین فنا
 بفرید و سهمی که استماع نهان در نیر آفاق منوره مشرق
 غیب نفاق نشود باری ثبوت و بر سستی بهمایند
 که اهل فتور چون خفاشان فتور خوبی کردند و الهام

موتی باس

عایکم ع

ای رفیق حقیقی شاد باش شاد باش که در تحت میغام عزت
 ندیمه فزول میخوری و بکرمت مدعی مال از مالایان
 جستی در جنت ابرش داخل شدی و از کاس شفاء ممالک

اسماء و صفات نوشیدی و باستان نبودت شنبه
مقدمه بی بردی لهذا سرور آزاد کافی و شهریار باک
جاودان و الهماء علی اهل الهماء ع
هو ابی
ای حبیب قدیم و موسی دیرین اینتر حرقوم کرده بودید
بکمال انبساط و نشاط قرانت کردید عهد قدیم بیاطر آمد
و یارندیم بیاد آمد بلیث و مسترث آورد در هر دو چشم
دی و در هر ساعتی حاضر خاطر چه که یار دیرین و موسی
قدیم از غفلت تو امید است که در کل عوالم خدم باشیم
و در ساحت ملاکوت و مسازدمیم بختله و فرور
سلطان خلو و در مطران و سرور باش و الهماء علیک
ع
هو ابی
ای بنده ضایع و متذکر
اطفال را در دبستان الهی داخل کن و چون ادب عشق
تعلیم حقائق معانی ده تا بقرت ملاکوت بساز غرسند
و از شمس حقیقت فروغ گیرند و میراث معلم آنان کردند

و از اهل اشراق شوند ای ای ادرك عبدك هر مدتی بشو
و شمر ازك و ادخلك في جناتك واسقيه كأس الآف
من بدر سمك وارزقنا مادة الدماء بمجودك واحسانك
انك انت الكريم وانت انت النور والنور مع منزه لبي
ای عبد الباقی خورشید ال تو که رفیق خدمت پدر شدی
و سبب آسایش از منم قرب جنیل اکبر هستی فدای این پدر
و سرور بدان و شکر کن که پیر این مهر پروردی جمال مبارک
روح لایق بانه اندک نهایت عنایت و ادو حق او داشتند
والله اعلم علیک ع
مزه کبری

ای بنده حضرت دوست دست بدان میثاق زن و
بخت الله شهرة آفاق شو در سایه شجره اینسا بیاسا و
کاشانه دل را بشمع معرفت الله بیارا همی کل وجود را
بخلصت عبودیت جمال ابھی چون عبد الهماز میت بخش
تا خاک استان کردی و از خیل داستان شمرده شوی و

الیهما علیک ع مع سار جلاله هو بی

ای شده بها شکایت باحکایت از انقطاع مائده و زمان
همزده بریدی که یک سال است جیره عنایت و مواجب
حقیقت فرسیده جناب شما در سار جلاله تختگاه اگر
تشریف دارید ملاحظه میفرمایند که حضرت بی جیره و
مواجب خدمت می نمایند و بنان کلکل قناعت می نمایند
آنهم از کینه مبارکشان جیره و مواجب ایشانان و جهاد است
گذشت و محرامت است اما جیره و مواجب شما مال
مکونه و جو امر و صوند است که غنی جیره حقیقت در آغوش
سرف عنایت پرورده شده اگر تا غیر اند غریب نیست
و از این گذشته اگر بدانی که چه قیامتی بر پاست در عمر
قناعت میفرمائی با وجود این مواجب و جیره شما بی
تماما و کمال داده شد هیچ عکس بر و نشمرده زیرا جیره و مواجب
سایرین خیلی ناخیر افتاده و این فلم جیره تر نشیند تا میان و

ایرانیان کثیر از کثرت جیره و مواجب طبل از آتش کیند
چاره ندارم بجز آنکه جمیع جیره و مواجبها را حواله بملکوت
ایلی فرمایم چون آن خزینه کثر لا ینفنی است والیهما علیک

هو: بی

عع

ای عباس ای همنام با ابوی رفاقت کردیم ما را جز میم
مواجب و جیره میفراید تو بپادشاهن شو تا سرد و
حاضر عبودیت جمال ایلی را در گوش نمایم تا مواجب
مواجب گردد و جیره لطافت سرد سنا سرمدی شود

هو: بی

والیهما علیک عع

ای عبدالحمین جانم ندای نام تو اگر چه عبیدی و لشکر پیر
کشور و جلدانی و ناچار سیر آسمان عبدحسین آما
سرد جهانیان بندگی آما جهانیان اولیم روحانیا
این پسر نام پاک است که تو داری که تبیح نام را خاضع او و
خاضع او والیهما علیک عع راق هو: بی

ای امده الله شکر کن حبال مبارک را که چنین عنایتی در حق
 تو فرموده که متعلقان هر یک چون شمع در محفل ^{خانه} میانی است
 و چون پروانه جان سرخسرخ، هر کس ^{هو} آبی حساب
 عندیلب کلستان الهی علیه بلاء الله اکابر همی ما احضار فرایند
 هو ^{هو} آبی ای عندیلب کاشن ابائی چون
 روحانیان محفل طرب آرایند و بیایان در سایه محراب
 آسایند بزم میثاق برینت نخل شجره ایسا خرمین کرد
 چنگ الهی بدست گیر و احضار ملکوت ایسا ساز کن که
 بیایان وجد و طرب نمایند ای الیایان جذب و وله
 خواجهید که نغمه نادر حق شرق و غرب را بر کن آورده
 و صوت صور و ساغر و حق جنوب و شمال را زنده نموده
 ایات قلیل و کبیر و درند تندیس و تسبیح از جمیع ارباب و
 انحاء ملکوت ایسا مواصل و همیشه جمال ایسا بخت اولیم
 مستابع و البها و علی کل من یستبشر لهذا الحدیث

هو کبھی

ای پروردگار این دوستی

در بوستان عنایت و گلستان مودت و در کنار جوی سبزه
اعتدیت سروهای پر خار است و در ارمونت فرما و این آخر ^ن
نورانی را در خا و در حجابی روشن و در رخشان نما و

این تشنگان بادیه بیرون را بر بصر بی پایان وارد کن و این
گمگشتگان هم برای اشتیاقی را بر نایق نورانی در ارمونت
در خلایق تو حید با تقصیر تو شب غمزل کردند و در این ^ن

سرهست جام نوش شوند و در بزم السن هر یک ^{سین} فدی باب
گیرند و رقص کنان و پاکوبان در و بعد و سرود آمد و در

سوق و شور نماند آنرا کند که شیر عقول و شعور کرد

ای یار مهربان ای پالایزدان عنایتی نما مودت جلیق نما

احسان کن نماید ده ^{است} توفیقی بخش تا با آنچه عنایتی ^{است}

موفق گردیم و مؤید شویم توفیق قند و توانا و مؤید و

هو کبھی

دانا ع

ای متشبت بذیل عنایت شکر کن حضرت قیوم واکه در
 فجر هدی بنور موهبت کبری فائز گشتی و استفاضه
 از کوکب وری نغض اولی نمودی و استغناء از انوار
 مقدس شمس حقیقت اسم اعظم کردی حال از انکاف
 و عنایت حضرت احدیث میطلبیم که بقوی تو توان کردی
 که هزار منزل ایقان را بنفحات ثبوت و اسخ کردانی و
 چنان در بزم عهد عباده کنی که چرخ شمع پرتو افشانی
 جمیع دوستان را فرخنده آنکسیر ابدع الخ ابداع نماید شب
 روز بیاد سان مشغولیم و البیاء علیک ع و مرگه
 ای متمتک بعزوه و شکر اکراهانی که چه پیرانای عنایت تو میسر و
 بچه الطافی مخصوص التبریر بر بیانی و پردازتانی و باسرت
 عنایت هر از کردی ساعت پنج از شب است و این عبده
 ذومقام خضر که دامن زجیل کرمل در حقیقت واقع ساکن
 و بیاد و ذکر تو مشغول و سر زدم و بنکار شر این مسطور

والرف بقوت و قدرت هر دو ایشان گریخت بر بند
نامشروعین خنر زلین را ثابت و واضح نمائی و اصل شهادت
و اشارات را رادع کردی چه که ارباب افغانان و امتزاجان
در اشد بیان است و عقل حیران که چگونه با وجود این
بیان و ایمان ادراک در نظر الواح و زبر مندرود و با اثر نامع
منحصر در ابواب ثواب و بیان مفتوح و بینکران چند در حد و
توسیع و بشخصیت مشغول یک کوید بالواحد باید ^{حسته}
نمرد و حال اینکه شرح سریع و ناقص و مفیدش از این قول
توقیر کتاب الله نه بلکه مراد با اشارت این که احتیاج به بیان ^{فصل}
نه دیگری کوید که تبارک مبارک کل باشی فرد و دند بی
احتیاج به تکرار نه و دیگری کوید که عصمت مختصرت مال
مبارک است یعنی قنتر امر با انراست و انراست دیگری
کوید ثابته و ده اند مرادش اینکه تبارک شدید لازم نیست
باری از این قبیل شهادت و اشارات بسیار عنقریب بان بیا

نیز خواهد رسید لوح ستر شداد کتایب است و اسرار
بصیرت را وسیله هدایت تا بیچ امری در غم و میثاق
فتور نیارند و چون بنیان و جید از زیر حدید ثابت
واسع مانند عنقریب ید قدرت نفوس و خان فراید
که آیت هدی کردند و رایت ثبوت و روشن در عهد
و میثاق الله حاجی بیان شوند و رابع منزل الان
از فضل و عنایت جمال مبارک روحی لأجتماع الفداء
امید دارم که تو یکی از آن نفوس باشی و البها، علیک و
علی کر ثابت علی میثاق الله ع و دو کاه بزم
ای منجذب بنعمات الله شد مدت که با تو گفت شنید
نگرده ام این را نیز حکمت بود امید است که چشم و کزیر
و دل با بهره و نصیب کرد چه بهره اعظم از این که از
نیز است ملکوت الهی الله جان زنده داری و از فیض انوار
روی فرزند از وجود سلطان محبت است که بیان مبارک را

وچاک داری راز فغان آه ای وردی لیب و ظاهر
پاک ممتک بجزل دیشاقی و مشوقه بهال تیر آفاق روح
لاحبانه الندا اینست نایب سوخور و بجز مفرین
در یوم نازور پس بکران این فصل حلیم و فوز مبین
کمر بر بندت امر بر بند و تمیز هر شقتی بنا چه که نمایان
معاذک بازاریا اقبال نودی و اشده حدیث رادیده
ولی غصه شزور و مکن در سباش عنقریب نفوسه که
ملاکت و سر زشت مینایند خود و خاندان و سلاله
و در دمان بوجود تر افتار و بیامان نایند و سر افراز
کردند ملاحظه در دورهای سابقه و قرین اولی نایند
که با بنیارسل اولیا چه می کردند و چه می گفتند و چه
سر زشته ها در اینها می نمودند و غرادر قرآن حکایت
می فرماید قالوا اننا نسیرناهم لئن لم نلقهم و الذین یستکبرون
فما عذاب الیم یعنی قوم برسل می گفتند که شما چه قدر نال

شومی برای ما بودید یعنی سبب بدبختی و نکبت و سردی
طالع کشتید ما در نهایت سرور و جور و عزت در ^{حقت}
و نعمت و مسرت بودیم شما اسباب جزن و اندوه و
کدورت و ذلت و اذیت ما کشتید این را نیت نوا
لنرجبکم او میستگم مناعذاب الیم یعنی اگر چنانچه دوست
از این روش و حرکت و ساوک و رخنار و کشتار برین نیتید
البشر شما را سنگسار می نمایم با آنکه بعد از الیم می اندازیم
این چنین میکنند و این چنین میگردند حال شما ^{خدا} آمالاً
نمایند کفدر و منزلتان منظر المیه بلکه خادمان
درگاهشان چه درجه است العزّة والعلاؤ والسّموة
المکنّة والشّوكة لأحبّاء الله في القرون الأولى والأخیری
صوف ینظر الله فد راحبان وسان اصفیان و عزّة
اودان و عطاة مقام الموحدين لعزّاة السن الكلّ الشّرف
بشأنهم ووجوه الكلّ تستبشر بانوارهم وشارع النّور

تجذب با سراریم و اذات انت فاطمین بفضل و ولایت
ولایتش بما کانوا یعاون ع طحنا با فاسیدھی
عالیہ بآء اللہ لابی ہویا ابھی

ای متشبت بذیل عنایت در این محضر مذکور و در

این سخن شور عین عنایت ناخبر بتواست و فضل

و موصبت شامل تو دیگر چراغی از باره فیض الہی

ست و نور باش تو کل حق ما جمیع امور و کول بتا

ملکوت اجر است انشاء اللہ این سایر بر سر است و

این حامد در برابر اللہ شیرتایا بآء اللہ حاضر و

از شما در عنایت رضایت و ستایش و طفل صغیر را

کہ از پستان محبت اللہ شیر مناست در طرف

رویش را از قبل این عبد تعبیل نما و الہاء علیاک ع

ربارحم والدرہ هذا العبد الذی آمن بک و بایاتک و

اجابا ہا شمولہ بعبان عنایتک و فائزہ بما شئت و ارض

عبارتند و لها کل خیر فی الاخرۃ انک انت الکریم

الوهاب ع ق مولای

ای در قدره و فضل و مجزیه همه کن حتی قیوم را که در یوم

اشراق نیر آفاق بشرف حضور و اصفا فائزندی

و جمیع شئون را مشاهد می نمودی نور ساطع دیدی

و شمع لامع ما را خطاه کردی ذیل اطهر گرفت و استغنا^{تانه}

بجات از حیات و شبهات نمودی پس بگراند این در^{شبه}

چنان قدم ثبوت و در سوختی بزنی که جمیع امان را

ثابت و واضح نمائی و ذلالت لم یختور الا بفسد روح^{تغنیث}

فی روح من احبه الله عن قریب را یات همه درویشان را

ببینی که بر صریح آفاق بلند است ع^{تابی} جناب و بیخا

کلمه ره علیه رضای الله الکریمی مولای

ای بنده الهی ندایت باستان مقدس حضرت احدیت

واصل و آه و فغان از هجران و حرمانت بیهوشی^{دخما}

واصل کردید

واصال گردید بسیار ناخیر نمود و بسبب وقت گشت
و فرودخواستم که ایشان را احضار نمایم ولی چه توان نمود
که ناخین چون اعلا کلمه الله و نشر نجات الله را
مشاهده نمودند و ما را احضار کردند که از افریغ و احراب
در کمال انجذاب نفوس مقدسی متتابع باستان دشت
و اود نار بنعنا در سینرستان چنان شعله زد که
چنین امرتیم و در نظر ما کوهست مایه شاد شدید
قرار دادند و حکومت شایه در صدد تفتیش است
و همچنین با بعضی مأمورین ولایت بر استر شیر ^{گاه}
مداخله نموده بقلیبات اغزایر شایه کرده و کما
منظر حصول خبر عظیم و بحق عبدالمها هستند
طذا ارض مقدس حال در خطر است و این عبدالبیضا
در بیت سرفان ^{از} اطراف از این تثبت جمیع نفوس را
که استیدان حضور نمودند امر بتوقف نمودم مگر